

"یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور"

جهانگیر صداقت فر



کاهیدن در اجبارِ ناگزیز

و اضمحلال

در تنگِ منگنه گونه‌یی از هیبهات و دلهره.

آرمان ما هم از آغازِ تعالی انسان بود،

و رسالت‌مان ترغیبِ عزیمت از دوزخای ابتدال.

سر انجام

در تسلسلِ حادثه‌ها،

هراسِ عدول از تلقین اندیشه‌های باستان فروکاست
و تنی چند از ما ز تمکین به اندرزهای بی ارج تن زدیم.

ما طاغیان

- به رغمِ موعظتِ خواجه‌ی شیراز -

اگر چه بس بسیار غمِ جهان خوردیم،
"اسرارِ غیبِ" نهان در پس پرده آشکاره نشد،
"حالِ دوران" همچنان یکسان بماند،
و "کلبه‌ی احزان" گلستان نشد که نشد؛

یعنی :

عمری گران بر ما گذشت

و "دورِ گردون بر مرادِ" مردمان نگشت!

دروغ و وعده‌های مکرر -

پنداری

تلبیسِ دلخوشکنکی را می‌مانست،

چرا که "خدای حال گردان" حال ما ندانست،

و "یوسف گم گشته"

هرگز باز نیامد .

پس -

به ناچار

لفظِ امید در سخن

ندرتی شد،

و کلامِ سرخوردگی

ترجیع مکرر .

ضمان باور ما

خود وضوح تاریخ قرن هاست ؛

ما

این زمان دگر به پندِ پیرِ واقعی نمی نهیم

و عریانی تلخ حقیقت را

بر فریبِ دروغِ مصلحت آمیز

رجحان می دهیم.

بگذار

تا خوش باوران پند نبوش

شاعران صراحت را بر دارِ تهمتِ بدگمانی بیاونگند

و تابوتِ واژگان جوانمرگ را

گرد بر گردِ گورِ فراموشی تشییع کنند .

ما اما غمِ جهان خوردیم

و ناکامیِ آرزوها را

برای نسل ها

سرودی کردیم.

جهانگیر صداقت فر

لس آنجلس - ۹ ژانویه ۲۰۱۸